

آلوا

www.ketab.ir

نویسنده: رنه روزن

مترجم: سمیرا شوندی



نشرهاترا

This is a Persian Translation of

The Social Graces

by
Renée Rosen

Translated by
Samira Shavandi

2024

سرشناسه: روزن، رنی Rosen, Renée
عنوان و نام پدیدآور: آلا/ نویسنده رنه روزن. مترجم سمیرا شوندی؛ ویراستار معصومه
مظاهری.

مشخصات نشر: تهران: نشر هاترا، ۱۴۰۲.

مشخصات ظاهری: ۳۹۲ ص.؛ نمودار.

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۹۳۱۸۵-۹-۱

وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا

یادداشت: عنوان اصلی: The social graces, 2021.

موضوع: داستان‌های آمریکایی -- قرن ۲۱ م.

American fiction -- 21st century

شناسه افزوده: شوندی، سمیرا، ۱۳۶۴-، مترجم

رده‌بندی کنگره: PQ۳۶۱۰

رده‌بندی دیویی: ۸۱۳/۶

شماره کتابشناسی ملی: ۹۴۵۶۱۱۱

اطلاعات رکورد کتابشناسی: فیپا



نشرهاترا

آلوا

نویسنده: رنه روزن

مترجم: سمیرا شوندی

ویراستار: معصومه مظاهری

نوبت چاپ: اول - تابستان ۱۴۰۳

چاپ: آریا

شمارگان: ۵۰۰۰ نسخه

قیمت: ۳۵۸۰۰۰ تومان

تهران، خیابان انقلاب،

خیابان ۱۲ فروردین،

کوچه نوروز، پلاک ۱۰

۰۲۱۶۶۹۸ ۱۸۲۳

hatrapub@yahoo.com

تمامی حقوق این اثر محفوظ است.

تکثیر یا تولید مجدد آن به

هر صورت (چاپ، فتوکپی، صوت،

تصویر و انتشار الکترونیکی) بدون

اجازه ناشر ممنوع است.

شابک: ۹۷۸ - ۶۲۲ - ۹۳۱۸۵ - ۹ - ۱

تحسین ها برای آلو

فیونا دیویس، نویسنده یکی از پرفروش ترین کتاب های نیویورک تایمز، شیرهای خیابان پنجم، «کتاب منتخب باشگاه مطالعات ادبی» روزن، رمان خود را با اشارهای کوتاه و رندانه به زندگی بانوی بزرگ عصر طلایی، ادیت وارتن، شروع می کند، سپس به شکلی جذاب و ماهرانه داستان را به سمت رقابت افسان های بین آلو و ندریلت و کارولین آستور می کشاند. و چه داستان غنی ای است، پراز جشن های مجلل و عمارت های باشکوه، در عین حال عمیقاً در مبارزات پایاپای بین دو قهرمان کاملاً متفاوت داستان که بر سر ارزش ها و حقوق خود به عنوان همسر، مادر و یک زن می جنگند، ریشه دوانده است.»

پم جنوف، نویسنده کتاب پرفروش نیویورک تایمز، دختران گمشده پاریس: «روزن، مانند همیشه به خاطر تحقیقات بی عیب و نقص و نثر زیبای خود می درخشد. خوانندگان از نگاه به پشت پرده خانواده های ثروتمند و معروف نیویورک لذت خواهند برد و با علاقه، اشتیاق و حتی شوکه، ماجراهای این زنان قوی و باهوش را دنبال خواهند کرد. از خواندن این کتاب لذت ببرید!»

شانل کلیتون، نویسنده کتاب *پرفروش نیویورک تایمز*، آخرین قطار به کی وست: «جامعه اشرف، خوانندگان را به دنیای پرزرق و برق و رقابت های نفس گیر دو قهرمان شاخص داستان، کارولین آستور و آلا وندربیل، بر سر به دست آوردن برتری اجتماعی، در دریایی از حوادث و پیروزی ها، در عصر طلایی می برد. این کتاب نمایشی تأثیرگذار از زندگی خصوصی دو زن مسحورکننده، همچنین جامعه در عصر طلایی است. شخصیت های داستان روزن، با توصیف های دقیق و احساس برانگیز، از دل کتاب بیرون می آیند. جزئیات غنی و تحقیقات دقیق این کتاب، عاشقان داستان های تاریخی را به خود جلب خواهد کرد.»

کری ماهر، نویسنده کتاب *دختری با دستکش سفید*: «از همان صفحه اول شخصیت های آلا و کارولین مرا مجذوب کرد. رنه روزن، عصر طلایی را از زاویه دید دوزن استقلال طلب و قدرتمند که برای به دست آوردن کنترل جامعه با یکدیگر رقابت داشتند، به تصویر کشیده است. این رمان زیبا و تأثیربرانگیز، تا آخرین صفحه مرا هیجان زده نگه داشت.»

جولیا کلیبورن جانسون، نویسنده کتاب *پرفروش*، *دفعه بعد* شانس بیاوری: «این کتاب، و لخرجی های افراطی، مغرضانه و باشکوه رومنندان تازه به دوران رسیده را که در تلاش برای به دست گرفتن کنترل جامعه اشرف بودند، در دوران عصر طلایی به دقت مورد تحقیق قرار داده و بسیار زیبا به قلم آورده است. آخرین کتابی که مانند این کتاب باعث شد، با هر تحول غیرمنتظره، نفس در سینه ام حبس شود را به یاد نمی آورم. هر صفحه از کتاب را که ورق می زدیم، کل داستان هم ورق می خورد.»

براین ترنبول، نویسنده کتاب *زنان قبل از وولیس*: «جامعه اشرف بهترین کتاب رنه روزن است. رمان زیبای روزن، با بیان رقابت بین آلا وندربیل و کارولین آستور، پرده از دنیای بی رحم جامعه اشرف در عصر طلایی برمی دارد و نشان می دهد وقتی یک نیروی توقف ناپذیر با جسمی غیرقابل جابه جایی برخورد می کند، چه اتفاقی می افتد.»

تحسین‌ها برای
تابستان در پارک آونیو
پاپ شوگر: «کتابی جذاب و قدرت‌بخش»

کیت کوین، نویسنده کتاب پرفروش نیویورک تایمز، که رز: «رنه روزن شخص مورد علاقه من از بین تمام قهرمان‌های باهوشی است که عاشق کارشان هستند. کتاب تابستان در پارک آونیو، مانند خوردن کوکتل در تابستان دلپذیر است.»

شائل کلیتون، نویسنده کتاب پرفروش نیویورک تایمز، آخرین قطار به کی وست: «تابستان در پارک آونیو، سرشار از شوخ‌طبعی، شور و حس قدرت است؛ ساده بگویم، فوق‌العاده است!»

کارن وایت، نویسنده کتاب پرفروش نیویورک تایمز، آخرین شب در لندن: «بخشی از آن یک داستان تاریخی، بخشی از آن رسیدن به بلوغ است. کتابی است که همه باید یک نسخه از آن را در کتابخانه خود داشته باشند، تا هر زمان که احساس کردند برای تبدیل شدن به نسخه بهتری از خودشان آماده بمانند. آن را بارها و بارها بخوانند. نثری بسیار دوست‌داشتنی است، داستانی منحصربه‌فرد و قهرمانی که مدت‌ها در ذهن شما باقی می‌ماند. خواندن این کتاب را به شدت به همه توصیه می‌کنم.»

جیمی برنز، نویسنده کتاب‌های پرفروش یواس‌ای تودی، تابستان بی‌پایان و آرزوی تابستان: «تابستان در پارک آونیو زمانی شاد و لذت‌بخش است که روابط دوستانه و جاه‌طلبی‌های زنان را مورد تحسین قرار داده است.»

جنیفر اربسون، نویسنده کتاب پرفروش یواس‌ای تودی، تاریک‌ترین شب: «تسلط روزن به جزئیات تاریخی و همین‌طور خلق شخصیت‌های خیالی، استادانه است؛ از جمله، قهرمان او آلیس، مانند خود براون شخصیتی جذاب و گیرا و مسحورکننده دارد.»

هیزل گینور، نویسنده کتاب پرفروش نیویورک تایمز، وقتی جوان و شجاع بودیم: «روزن، مجموع‌های از قهرمان‌های زن جاه طلب و پیچیده را گرد آورده و عمیقاً آنها را بررسی کرده است. در این کتاب شیطان لباس مارک پرادا می‌پوشد و با مردان دیوانه ملاقات می‌کند. صفحه به صفحه کتاب تابستان در پارک آونیو، شادی محض است.»

الیزابت لتس، نویسنده کتاب در جست‌وجوی درروسی که رتبه اول فروش در نیویورک تایمز را به دست آورد، می‌گوید: «روزن تحقیقات دقیق خود را با عشقی که به شخصیت‌هایش دارد، ترکیب کرده و به این رمان زیبا زندگی بخشیده است.»

کرونیکل آگوستا: «تابستان در پارک آونیو، یک کوکتل خوشمزه و کف‌دار، ترکیب شده از واقعیت و تخیل است و برای هرکسی که دوست دارد یک دختر کیهانی باشد مناسب است.»

نقد و بررسی رمان‌های تاریخی: «تابستان در پارک آونیو، نگاهی بسیار زیبا به پشت صحنه مجله معروف کاسموپولیتن و همچنین به استار معروف آن، هلن گورلی براون است... سیر داستانی آن بسیار زیرکانه و گیرا است از آغاز تا پایان کتاب لذت بخش است.»

گزارشگر کتاب: «این کتاب خیلی سریع شما را مجذوب خواهد کرد، بسیار سرگرم‌کننده است و مطالب آن کاملاً مورد تحقیق و بررسی قرار گرفته است. گویی در حال تماشای دوباره سریال «مردان دیوانه» هستید، اما این بار از زاویه دید پگی و جان.»

پیشگفتار

جامعه اشراف

نیویورک، ۱۸۷۶

به ما می‌گویند جنس ما را این کلمات به همان اندازه که چاپلوسانه است آزاردهنده هم هست. می‌گویند شما را نازک نازنجی، ضعیف. اصلاً هم این طور نیست! اگر مردی گن بپوشد و بندهای آن را محکم کند که ده سانت از دور کمرش کم شود، با اولین نفس عمیقی که می‌کشد، عرق بهوش خواهد شد. فکر نمی‌کنم لازم باشد در مورد موضوع زایمان حرفی بزنم. هنوز هم فکر می‌کنید ما زن‌ها جنس لطیف هستیم. پس باید فنرهایی را که با دامن‌های مان می‌پوشیم هم امتحان کنید.

ما همسران و دختران افراد ثروتمند هستیم، اگرچه زمان زیادی نیست که خانواده‌های ما این دارایی‌ها را به دست آورده‌اند. یکی، دو نسل پیش می‌توانستید مادران و مادر بزرگ‌های ما را کنار اجاق‌های چوبی ببینید در حالی که مشغول وصله پینه کردن جوراب بودند یا پتوی پشمی می‌بافتند. اغلب اوقات، پدران و پدر بزرگ‌های ما، در کسب‌وکار قانونی‌شان شغل مشغول کار بودند، بعضی از آنها هم از شرایط جنگ داخلی برای دستیابی به ثروت بیشتر استفاده کردند. به نظر برخی افراد این کار سودجویی از جنگ است، اما ما فکر می‌کنیم استفاده کردن از یک فرصت است.

ما تازه به دوران رسیده‌ها، پول‌دارهای جدید، دشمنان ثروتمندان قدیم نیویورک هستیم. همان افراد متکبر و غیرقابل تحمل که به اسم «نیکربوکرها» معروف هستند.

به تقلید از ثروتمندان قدیم ما هم تقویم مان را به دو بخش تقسیم کردیم، زمستان و نیوپورت. زمستان ها را که تنها دوازده هفته طول می کشد در منهن می مانیم. از اول نوامبر جشن ها آغاز می شود و دختران دم بختی که در میان ما هستند به امید پیدا کردن شوهر خودنمایی می کنند. آقایی که به دنبال همسر هستند اصلاً اهمیت نمی دهند ما به پنج زبان مسلط هستیم یا نه، درواقع، بعضی از آنها گزینه دوم را ترجیح می دهند. اینکه در فرانسه تحصیل کرده باشیم، بتوانیم چنگ یا پیانو بنوازیم، یا باله آموخته باشیم به هیچ وجه آنها را تحت تأثیر قرار نمی دهد. آنچه برای آنها مهم است، میزان جهیزیه، گردن باریک و چشمان آهویی است. ما با مصرف آب توت بلادونا چشمان مان را درشت می کنیم. خوشبختانه، با شروع رقص والس اشک و سوزش ناشی از مصرف توت بلادونا از بین می رود و بینایی ما به حالت عادی برمی گردد.

افرادی مثل من که ازدواج کرده ایم، آرامش داریم و احتمالاً مقداری هم افاده ای هستیم. شاید پشت میزهای ماهونی نشینیم یا منصبی در شرکت های بزرگ نداشته باشیم، اما ارزش ما به چیز دیگری است، ارزش اجتماعی. ارزش اجتماعی برای ما مانند طلا است. دعوتنامه های بهتر، موقعیت و نفوذ بیشتر، ابزارهای تجاری ما هستند.

هیچ کس به شما نمی گوید وقتی پول دار شوید، مدتی زمان می برد تا به آن عادت کنید. زندگی زنان ثروتمند ریتم خاصی دارد، ریتمی که هیچ جایی برای خلاقیت و اشتباه کردن نمی گذارد. ما یاد گرفته ایم برای انجام هرکاری تنها یک روش صحیح وجود دارد، از روش پوشیدن گرفته تا نحوه نشستن، اینکه چه چیزی را و چگونه بخوریم، حتی نحوه سلام کردن به آقایان در خیابان. این بهایی است که باید برای حفظ نفوذمان پرداخت کنیم.

شاید خسته کننده به نظر برسد، در عوض هر آنچه برای راحتی لازم است داریم. خدمتکارهای اونیفورم پوشیده، اتاق لباس با کمدهایی که پراز جدیدترین لباس های مد فرانسه است، و با دقت زیاد توسط خدمتکار مخصوص منظم شده است. از جمله وظایف خدمتکارها نگهداری پره های شتر مرغ و عقابی است که روی کلاه های ری بوکس ما قرار دارد. کمدهایی از چوب سروداریم پراز لباس های مجلسی از پارچه های ظریف و سنگ دوزی شده. هنوز همان طور صاف و بدون

چروک که از پاریس به دست ما رسیده با خوشبوکننده و کاغذهای نازکی که در بسته‌بندی آن بوده در کمد ما انباشته شده‌است.

البته، حتی یک دست از این لباس‌ها یا یک جفت دستکش هم متعلق به ما نیست، بلکه متعلق به همسرمان است، همان‌طور که خودمان متعلق به آنها هستیم. به میل آنها رفتار می‌کنیم تا رضایت‌شان را جلب کنیم. در این مسئله زیاده‌روی هم می‌کنیم. به خاطر آنها خودمان را به دردسر می‌اندازیم. در روزنه وعده غذا می‌خوریم و تا صبح رقص و پایکوبی می‌کنیم. وقتی از جشن به خانه برمی‌گردیم همچنان به چرخیدن ادامه می‌دهیم، یا شاید به خاطر مصرف زیاد شامپاین، این اتفاق است که به دور ما می‌چرخد. تقویم قرارهای اجتماعی ما پراست. روزها برای صرف ناهار، جای رفتن به کنسرت قرار می‌گذاریم و شب‌ها در مهمانی‌های شام و رقص شرکت می‌کنیم. البته، دوشنبه‌ها همیشه خاص‌ترین شب هفته است.

دوشنبه‌شب‌ها بهترین لباس و جواهرات خود را می‌پوشیم و به همراه پدر، همسریا خواستگاران، البته به همه یک همراه عبوس، برای اینکه مطمئن شوند دست همدیگر را نمی‌گیریم یا کار اشتباهی را نمی‌زنیم زندگی را به سالن اپرا می‌رویم. توی برف، درحالی که دوده و گردوغبار از موتورهای ماشین‌ها بلند شده، به وسیله کالسکه‌های مان که اسب آنها را می‌کشد، به سمت آکادمی موسیقی حرکت می‌کنیم. درها ساعت هشت و نیم باز می‌شوند و ما درست ده دقیقه پس از این ساعت می‌رسیم. ارکستر آهنگ شروع را می‌نوازد، اما اصلاً مهم نیست. ما برای موسیقی آنجا جمع نمی‌شویم. خدای من، بیشتر ما اصلاً به اپرا علاقه‌ای نداریم، با این حال وفادارانه در آن شرکت می‌کنیم، چون این چیزی است که همه افراد در طبقه اشراف انجام می‌دهند. بودن در آنجا و دیده شدن، همه بخشی از یک بازی است و هدف ما از حضور در آنجا شرکت در این بازی، و در نهایت برنده شدن است.

صندلی‌های ما در طبقه اصلی است، هرکسی توانایی خرید بلیط این قسمت را ندارد. در نگاه اول سالن نمایش قرمز و طلاکاری شده خیلی با شکوه به نظر می‌رسد، اما وقتی با دقت بیشتری نگاه می‌کنید، متوجه کهنه بودن فرش‌ها، ترک روی دیوارها و رنگ‌های پوسته‌پوسته شده می‌شوید. سالن نمایش چهار هزار نفر ظرفیت دارد. پایان پرده دوم نمایش، زمانی که مطمئن شوند، همه صندلی‌های سالن پر شده

است نوبت به میهمان افتخاری آکادمی می‌رسد. همان‌طور که از قبل برنامه‌ریزی شده است، همزمان با اوج گرفتن صدای ارکستر، میهمان ویژه وارد می‌شود و در جایگاه مخملی که در بالکن سالن تئاتر قرار دارد، بالاتر از همه حضار می‌نشیند. همه مانند گلی که به سمت خورشید می‌چرخد، به سمت او برمی‌گردیم. او! ببین چه کسی اینجا است؟! خانم کارولین ویسترشر مروهون آستور.

وقتی اجداد ما در اروپا تلاش می‌کردند به نیویورک مهاجرت کنند، اجداد او در خیابان‌های اینجا قدم می‌زدند. آنها اولین مهاجران هلندی بودند که به نیویورک آمدند. به همین خاطر خانم آستور یکی از نیکربوکرها و جزو خاندان سلطنتی آمریکا است.

ما همیشه بی‌صبرانه منتظر وقفه میان دو پرده نمایش هستیم تا از درد فترهای فرسوده صندلی‌ها خلاص شویم. افراد پول‌دار و شیک بیرون جایگاه خانم آستور صف کشیده‌اند تا نسبت به ملکه‌شان ادای احترام کنند، اما ما در لابی جمع می‌شویم تا رفع خستگی کنیم. با یکدیگر اختلاط کنیم. ما مخلوقات عادت، همان گفت‌وگوهایی را داریم که دوستانه و دوستانه پیش از آن داشتیم. مثل همیشه پنه‌لوپه استون می‌گوید، در صورتی که واقعاً اینجا بود هنوز در پرده دوم نمایش، گیر افتاده بودیم، یا ممی فیش می‌گوید ساز مورد علاقه‌اش سازدهنی است. با هیچ حرف یا اتفاق جدیدی روبه‌رو نخواهیم شد.

اما امشب، در پرده سوم نمایش، درست پس از این که فاوست، مارگاریت را فریب داد، همه چشم‌ها به یک سمت چرخید. آلا اسمیت، نه، ببخشید، آلا وندریلیت خش‌خش‌کنان در لباس لمه طلایی و تور نقره‌ای شیکی همراه همسر خوش‌تیپش وارد سالن اپرا شد. روی موهای قرمز موج‌دارش تاج گذاشته بود، و گردنبندی از مروارید به گردن داشت که شایعه شده بود متعلق به کاترین کبیر بوده است. همچنین سینه‌ریزی از الماس و گوشواره‌های درخشان و شش دستبند، که روی دستکش نرم و انعطاف‌پذیر خود به دست کرده بود. لباس‌هایش برای مراسم اپرا بیش از حد فاخر بود.

با اجرای دلنشین نوازندگان، همه نگاه‌ها دوباره به سمت صحنه برگشت، اما کسانی که هنوز نگاه‌شان به آلا وندریلیت بود متوجه حرکت بی‌ادبانه او شدند. او به سمت بالکنی که خانم آستور نشسته بود چرخید، مستقیماً به او نگاه کرد و لبخند

زد. ناگهان سنج‌ها را به هم زدند و به طبل‌ها کوبیدند، برای یک لحظه ترسیدیم که این صدای خشم خانم آستور باشد. پس از آن صدای فلوت‌ها و ویولن و سازهای دیگر هم به آن اضافه شد و همه توجهات به سمت صحنه برگشت.

مدت‌ها بعد، ماه از پشت ابرها بیرون آمد، سایه‌های پیش از طلوع آفتاب، از پنجره‌هایی که مشرف به خیابان پنجم است به داخل اتاق خواب مان تابید. ابتدا فکر کردیم تغییر خیلی کوچکی رخ داده است، اما این شروع اتفاقاتی بود که هنوز از آن خبر نداشتیم.

تقدیر و تشکر

وقتی نوشتن یک رمان را شروع می‌کنم، به افراد زیادی به خاطر تخصص، حمایت، انگیزه‌ای که در طول این مسیر به من می‌دهند، متکی هستم. بنابراین از افراد زیر بی‌نهایت سپاسگزارم این‌ها هستند: کاتز، لورن بلنک مارگولین و مری اومالی، برای بازخورد صادقانه شما در مورد پیش‌نویس اولیه این رمان. شما به من کمک کردید، در مسیر درست قرار بگیرم.

برندا کلم و میندی میلن، به خاطر اینکه همیشه کنار من بودید. شما خواهران من هستید!

از دوستان و همکاران مورد اعتمادم تشکر می‌کنم: تاشا الکساندر، استیسی بالیس، جولیا ولن الکون، اندرو گرانت، سارا گرون، جولیا کلیبورن جانسون، ابوت کاهلر، لیزا کوتین، پاملا کلینگرهورن، جیل ماینروامی سوناتان. همچنین از اعضای گروه جوجه‌های برکلی و لیونس‌ها تشکر می‌کنم. مفتخرم که با چنین زنان با استعدادی آشنا شدم.

می‌ترسم نتوانم آن‌گونه که باید، از کوان لیون شگفت‌انگیز، نماینده من که واقعاً یک سوپرزمن است، تشکر کنم. تنها چیزی که نیاز دارید شنل است! هیچ‌کاری نیست که از پیشش برنیایید و انجام ندهید. پس کوان، یک بار دیگر می‌گویم از تو متشکرم. سردبیر من، آماندا برگرون، ماکسول پرکینز من! برای به وجود آوردن این

کتاب، بیشتر و فراتر از انتظارم به من کمک کردی، از شما به خاطر صبر و ایمان به من در هنگام نوشتن و بازنویسی کتاب سپاسگزارم. از خانوادهٔ برکلی در پنگوئن رندوم هاوس تشکر می‌کنم، به‌ویژه ایوان هلد، کلر زیون، کریگ برک، جین ماری هادسون، تارا اوکانر، فریدا بولرت، الیشا کاتز، سریر خادر و البته برایان ویلسون. شما خانه‌ای شگفت‌انگیز در دنیای نشر به من داده‌اید و من برای همیشه از تمام حمایت‌ها و زحمات شما سپاسگزارم.

و در آخر، عشق و قدردانی‌های من به خانواده‌ام: دبی روزن، پم روزن، جری روزن، آندریا روزن، جوی پریلمن، دوون روزن و جان دول، که تک‌تک کلمات کتاب را، گاهی اوقات بارها و بارها خواند، و در پیاده‌روی کلیف مرا نجات داد.